

بررسی قول به شبح در وجود ذهنی (۲)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطلبی را مرحوم آخوند از بعضی از أماجِد -
مرحوم سید صدرالدین شیرازی - نقل می کند؛ ایشان
در مسئله وجود ذهنی باینکه خود ایشان قائل به
اصالت ماهیت هستند اما در مسئله وجود ذهنی قائل
هستند به اینکه حقیقت شیء به واسطه دو نحوه از
تحقق که همان دو نحوه وجود است، در ظرف
خارج و در ظرف ذهن متفاوت است و چون وجود
شیء متقدم بر ماهیت شیء است یعنی وقتی که یک
شیء موجود بشوند آن وقت می توانیم بگوییم که
ماهیت مشارٌ الیها است پس قبل از تحقق ماهیت،
ماهیت در مقام تقرّر است و در مقام تقرّر شیئی
نیست. وجود ماهیت که عبارت از تحقق ماهیت
است بالطبع بر نفسیت شیء و ماهیت شیء متقدم
است. وقتی که وجود در ظرف خارج تحقق پیدا
می کند این ماهیت مطابق با وجود خارجی دارای
خصوصیات اعیان خارجی از جواهر و اعراض است

و وقتی که این وجود در ظرف ذهن تحقق پیدا می‌کند به مناسبت حکم و موضوع که ظرف، ظرف ذهن است پس نحوه تحقق در ذهن فرق می‌کند و این ماهیت منقلب به کیف نفسانی می‌شود و در تحت مقوله کیف درمی‌آید.

اگر شخصی بیاید در اینجا ایراد کند و بگوید که قول به شبیح هم همین است؛ قول به شبیح هم این بود؛ آنچه که در ذهن می‌آید آن وجود خارجی نیست بلکه شباهتی به آن وجود خارجی دارد، نمونه‌ای از آن وجود خارجی است، یک نحوه حکایتی از وجود خارجی است، اگر کسی به این نحوه بخواهد مطلب را مطرح کند خوب در این صورت این هم در اینجا همین خواهد بود. شما می‌گویید که حقیقت آن شیء خارجی متبدل می‌شود پس این نمی‌تواند حکایت از آن امر خارجی بکند در حالی که ما قائلیم به اینکه در اینجا مُحاکی و مُحاکی وجود دارد که مُحاکی عبارت از همان وجود نفسی و ذهنی است و مُحاکی هم عبارت از همان اعیان خارجی است.

جوابی را که مرحوم آخوند از طرف ایشان می‌دهند این است که مسئله در اینجا با مسئله قول به شبیح فرق می‌کند؛ در مسئله قول به شبیح صحبت در این است که آنچه که در ذهن هست از نظر نفس و از نظر ماهیت عین آنچه که در خارج هست نیست و شباهتی به آنچه که در خارج هست دارد. اگر آنچه را که در نفس هست ما او را صورت عینی بدهیم آن شیء در خارج تحقق پیدا نمی‌کند بلکه چیز دیگری خواهد شد! این قول به اشباح است.

کلام مرحوم سید با این مطلب تفاوت دارد! مرحوم سید می‌فرمایند که حقیقت شیء در هردو وجود خارج و وجود ذهنی یکی است الا اینکه در وجود خارجی، این حقیقت که ماهیت است در تحت مقوله وجود و عرض است ولی همین حقیقت شیء به واسطه وجود ذهنی - همان حقیقت یعنی جنبه حکایت در اینجا عیناً وجود ذهنی منطبق با وجود خارجی است - همان حقیقت به صورت کیف نفسانی در ذهن نقش می‌بندد پس با قول به شبیح فرق می‌کند. مرحوم سید در اینجا می‌فرماید: آنچه که در

خارج هست با آنچه که در ذهن هست یکی است
یعنی حقیقت شیء یکی است؛ اگر در خارج غنم
وجود دارد، در ذهن هم همان غنم وجود دارد اگر
در خارج ابله وجود دارد، ابل در ذهن هم همان ابل
در خارج است اگر در مقابل ما انسان قرار دارد انسان
در ذهن هم همان انسان در خارج است و لکن انسان
در خارج در تحت مقوله جوهر و عرض است. چرا؟
به جهت وجود عینی. انسان در ذهن در تحت مقوله
کیف هست. چرا؟ به واسطه وجود ذهنی. پس یک
حقیقت انسان است که در تحت دو مقوله هست؛
گاهی در تحت مقوله جوهر و عرض است در خارج
تحقق پیدا می کند و گاهی تحت مقوله [کیف است]
و این با قول به شبیح در اینجا تفاوت می کند.

لذا ایشان در اینجا می فرمایند که بنابراین وقتی که
این مسئله روشن شد نسبت به مسئله وجود ذهنی،
وجود ذهنی در این صورت عبارت از یک حقیقت
وجودیه می شود نه اینکه صرف به شبیح یا یک تخیل
یا یک تصویر نفس بدون رعایت جهت خارجی؛
عبارت از یک حقیقت وجودیه خارجی می شود منتها
این حقیقت وجودیه خارجی، وجودیه نفسیه و

ذهنیه است، نه وجودیه عینیه که در دستان بگیریم
و احساس کنیم. یک حقیقت وجودیه نفسیه که آن
حقیقت وجودیه نفسیه به لحاظ اختلاف در وجود -
دو نحوه وجود - این حقیقت وجودیه مختلف
می شود.

منشاء اشکالات به وجود ذهنی

پس آنچه که موجب وارد شدن این اشکالات بر
وجود ذهن شده است شد همه اینها مترتب بر این
است که قوم تصور کردند که آن شیئی می تواند در
وعاء خارج یعنی در وعاء نفس تحقق داشته باشد که
وجود او عیناً همان وجود خارجی باشد و چون این
امر محال و ممتنع است پس آنچه که در ذهن هست
غیر از آن چیزی است که در خارج هست. این
نهایت اشکال، چکیده، لبّ و ملخص اشکالی بود که
بر وجود ذهنی به انحاء و طرق مختلف مستشکلین
این را وارد کردند.

مرحوم سید در اینجا در مقام پاسخ می گوید: نه،
آنچه که جنبه اتحاد بین دو نحوه وجود است عبارت
از حقیقت شیء است و حقیقت شیء در هردو یکی
است و در هردو فرق نمی کند. **إِنَّمَا الْاِخْتِلَافُ فِي**

الوجودین: آن وجود خارجی، حقیقت شیء را به یک صورت درمی آورد و آن وجود... عیناً مانند یک نوری که از شبّاک تَلَأُوْ کند و عبور کند. فرض کنید گاهی اوقات زجاج، احمر است و وقتی که نور به این زجاج می خورد این نور **ضوءٌ احمر** می شود. یک وقتی این زجاج، ابیض است و وقتی که نور به این زجاج می خورد تبدیل به ضوء ابیض می شود. یک وقت هم به زجاج اخضر می خورد و ضوء اخضر می شود. حقیقت یکی است یعنی اصل یک امر واحد است و این امر واحد در زجاج احمر می شود: احمر. در زجاج ابیض می شود: ابیض. در زجاج اخضر هم می شود: اخضر. وقتی که انسان اصل این ضوء را مشاهده کند متوجه می شود که این ضوء احمر که الآن **علی سطح الجدار** هست منتسب به امر واحد است که ضوء شمس است. ضوء اصفر و اخضر و امثال ذلک هم همین طور است. تمام این اضواء همه منتسب به اصل واحد و به امر واحد هستند که آن امر واحد دارد از این شبّاک عبور می کند و به صورت الوان مختلفه بر سطح جدار دارد ظاهر می شود.

این معنا را بنفسه می‌توانیم در وجود ذهنی [طبق کلام] مرحوم سید لحاظ کنیم که مسئله اختلاف دو نحوه وجود فقط براساس اختلاف کیفیت وجود است، نه به اختلاف ماهیت حقیقت شیء! حقیقت شیء به حال خودش باقی است و اختلاف در دو نحوه از وجود است؛ این نحوه از وجود ثقلت را اقتضاء می‌کند، وزن را اقتضاء می‌کند، کم را اقتضاء می‌کند، تحیز را اقتضاء می‌کند، زمان را اقتضاء می‌کند و اقتضاء جوهر می‌کند اما همان شیء به این نحوه از وجود، اقتضاء جوهر نمی‌کند. اقتضاء تحیز، کمیّت، وزن و ثقلت نمی‌کند! حقیقت هردو یکی است پس اختلاف می‌شود اختلاف در وجود ...

و سَلَكَ بَعْضُ الْأُمَاةِ مَسْلَكاً دَقِيقاً قَرِيباً مِنَ التَّحْقِيقِ لَا بَأْسَ بِذِكْرِهِ وَ مَا يَرِدُ عَلَيْهِ تَشْحِيزاً لِلْأَفْهَامِ وَ تَوْضِيحاً لِلْمَقَامِ.^۱

بعضی از أُمَاةِ مسلک دقیقی را که نزدیک به تحقیق است ذکر کردند و ما این را ذکر می‌کنیم و آن ایرادی را که بر آن وارد می‌شود را هم بیان می‌کنیم به خاطر اینکه افهام را آماده‌تر و پربارتر و تیزتر نسبت به مطلب گردانیم.

و بَيَانُهُ يَتَوَقَّفُ عَلَى تَمْهِيدٍ مُقَدِّمَةٍ هِيَ أَنَّ مَاهِيَةَ الشَّيْءِ مُتَأَخِّرَةٌ عَنْ مَوْجُودِيَّتِهَا بِمَعْنَى

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۱۵.

أَنَّهُ مَا لَمْ يَصِرْ موجوداً لَمْ يَكُنْ ماهيةً مِنَ الماهيات إِذِ المَعْدُومُ الصِّرْفُ لَيْسَ لَهُ ماهيةٌ أصلاً و لَيْسَ شَيْئاً مِنَ الأشياءِ فَمَا لَمْ يَكُنْ لَهُ نَوْعٌ تَحْصُلُ و تَحَقُّقٌ إِمَّا ذَهْنًا أَوْ خَارِجًا لَمْ يَكُنْ ماهيةً مِنَ الماهيات.^١

بیان مسئله متوقف به بیان مقدمه است؛ ماهیت

شیء متأخر از موجودیت ماهیت است؛ یعنی ماهیت

یک شیء بعد از موجودیت ماهیت تحقق دارد. به

معنای اینکه تا مادامی که این شیء موجود نبود

ماهیتی هم از ماهیات هم نبود؛ ماهیت در عالم تقرر

بود و عالم تقرر هم نصیبی از تحقق و تکوّن ندارد.

إِذِ المَعْدُومُ الصِّرْفُ ... اصلاً آنچه که معدوم صرف

است ماهیتی ندارد [و شیئی از اشیاء نیست] و اگر

یک نوع تحقق و وجود - ذهناً یا خارجاً - برای او

نباشد دیگر آن شیء ماهیتی از ماهیات نیست.

پس وقتی می توانیم ماهیت بگوییم، وقتی

می توانیم زید بگوییم وقتی می توانیم ماهیت این زید

و ماهیت انسان و ماهیت این بگوییم که تحقق پیدا

کند. مثلاً الآن یک کیسه در مقابل شما هست و

نمی دانید در این کیسه برنج هست یا گندم یا عدس

یا نخود یا هر چه، سؤال می کنید که ماهیت این

چیست؟ اینکه سؤال می کنید ماهیت این چیست

^١ . همان، ص ۳۱۵ و ۳۱۶.

درحالی که نمی دانید در آن چیست، دراین صورت از وجودش سؤال می کنید یا از ماهیتش؟! وجودش را که می دانید! در دست می گیرید و می گوید که فرضاً سه کیلو هم وزنش است. وجودش را می دانید پس سؤال شما از چیست؟ از ماهیتش است. حالا این سؤال ما که از این ماهیت است بعد از وجود این است یا قبل از وجود این است؟ یعنی وقتی که هنوز این وجود پیدا نکرده می توانیم از ماهیت کیسه سؤال کنیم؟! کیسه ای نیست! مگر اینکه بگوییم: حلال زاده می بیند!! حالا که کیسه ای وجود ندارد و این کیسه در اینجا نیست چطور می توانیم بگوییم که ماهیت این کیسه چیست؟! ماهیت محتوای این کیسه چیست؟! چطور می توانیم بگوییم؟! پس سؤال از ماهیت رتبتاً متأخر از سؤال از وجود این شیء است.

فَإِنْ قُلْتَ فَمَا يَصِيرُ مَوْجُوداً ثُمَّ يَصِيرُ مَاهِيَةً إِمَّا هَذِهِ الْمَاهِيَةُ فَتَصِيرُ هَذِهِ الْمَاهِيَةُ مَوْجُودَةً ثُمَّ تَصِيرُ هَذِهِ الْمَاهِيَةُ وَهُوَ ظَاهِرُ الْبَطْلَانِ أَوْ مَاهِيَةُ أُخْرَى وَهُوَ أَفْحَشُ مَثَلُ أَنْ يُقَالَ وَجَدَ الْفَرَسَ فَصَارَ إِنْسَانًا.

[اگر بگویی که آنچه که موجود است بعد ماهیت می شود] یا همین ماهیت است همین ماهیتی که موجود شده پس این ماهیت بعد از اینکه موجود شد انقلاب به ماهیت پیدا می کند و **هو ظاهرُ البطلان؛** یعنی وقتی که این ماهیت و این شیئی که وجود پیدا

کرده آیا این ماهیتی که ما الآن به آن اشاره می‌کنیم این ماهیت موجود شده یعنی این ماهیت قبلاً بوده و موجود شده است؟! پس این که تحصیل حاصل می‌شود. اول یک ماهیتی بود و بعد وجود روی این ماهیت آمد! ببینید اینها در اینجا جعل بسیط را جعل مرکب گرفته‌اند و اشکال در اینجا به‌خاطر این پیدا می‌شود؛ **ما جعل الله مَشْمُشَةً مَشْمُشَةً بَلْ أَوْجَدَهَا**.^۱ الآن نمی‌گویند که این ماهیت موجود شده است بلکه می‌گویند: ماهیتی که متبدّل به وجود شده یا همین ماهیت است، این تحصیل حاصل می‌شود، و یا ماهیت دیگری است پس این ماهیت موجود نشده و یک ماهیت دیگر موجود شده است.

اشکال از اینجا است که آنچه که موجود شده بعد دارای ماهیت است می‌گوییم: یا همین ماهیت است که تبدیل به وجود شده پس این ماهیت موجود شده است بعد این ماهیت، ماهیت می‌شود که بطلانش ظاهر است.

^۱ . جمله‌ای منسوب به بوعلی سینا است. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۱۵: «خداوند ماهیت زردآلو را زردآلو نکرده است، بلکه ایجاد زردآلو نموده است.»

أَوْ ماهية أخرى و هو أفَحَش ... یا یک ماهیت

دیگری است که این دیگر افحش است مثل اینکه
اول یک فرسی موجود شد پس این فرس تبدیل به
انسان شد! یک ماهیتی موجود شد حالا که موجود
شد، این ماهیت با آن ماهیت قبل تفاوت می کند. پس
این نشد دیگر.

قُلْتُ لَا حَصَرَ بَلْ يَتَصَوَّرُ شَقٌّ ثَالِثٌ أَمَّا أَوَّلًا فَلِأَنَّ هَذَا التَّقَدُّمَ رَتَبِيٌّ لَا زَمَانِيٌّ وَ ارْتِفَاعُ
النَّقِیْضِیْنِ فِی الْمَرْتَبَةِ جَائِزٌ کَمَا سَنُبَيِّنُ مَرَارًا .

در اینجا مسئله این طور نیست و شقّ ثالثی هم
داریم. اشکالاتی مرحوم آخوند بر این مسئله وارد
می کند. اولاً اینکه این تقدم رتبی است و زمانی
نیست یعنی این طور نبود که یک ماهیتی بود بعد این
ماهیت تبدیل به موجود شد. نه! ماهیت، وجود به آن
تعلق گرفت یعنی خود ماهیت با وجود ماهیت هردو
یکی است منتها وجود از نظر رتبی بر ماهیت مقدم
است به خاطر اینکه اگر وجود نباشد ماهیتی هم
نیست. اول باید وجود باشد؛ تا در کیسه چیزی
نباشد ما نمی توانیم بگوییم که ماهیتش چیست. پس
وجودش رتبتاً اول باید باشد، نه زماناً. ولی در همان
وقتی که ما سؤال می کنیم که ماهیتش چیست؟
بالآخره این ماهیت دارد نه اینکه این اول وجود پیدا

بکند بعد از یک ساعت دیگر این ماهیت بیاید!
 یکی یکی مثل این فایل هایی که ظاهر می شود بیاید!
 نه، این طوری نیست. وقتی بچه به دنیا می آید یا پسر
 به دنیا می آید یا اُنْثی! این طور نیست که اول دختر
 به دنیا بیاید بعد از یک ساعت تبدیل به ذَکر بشود
 بلکه از همان هنگام ولادت یا ذکر است یا اُنْثی. وقتی
 که یک ماهیتی موجود می شود به نفس وجود آن
 ماهیت هم موجود شده منتها تقدم آن تقدم رتبی
 است و رتبه ماهیت متأخر از رتبه وجود است.

معنای ارتفاع نقیضین در یک مرتبه

و ارتفاعُ النّقیضینِ فی المرتبةِ... می شود که
 نقیضین را از یک مرتبه برداریم؛ بگوییم که آن
 ماهیت موجود نیست یا بگوییم که موجود این
 ماهیت نیست. چرا؟ اینکه بگوییم: این ماهیت در
 اینجا ماهیت نیست. منظور ما از اینکه می گوییم: این
 ماهیت نیست، چیست؟ [یعنی] ماهیت در مرتبه
 تقرّر خودش هست. اینکه می گوییم: الآن ماهیت
 هست یعنی این ماهیتی است که به واسطه وجود،
 آمده است و اینکه می گوییم: ارتفاع نقیضین محال
 است! یعنی در مرتبه واحد محال است؛ یعنی با

فرض وجود زید بگوییم: **زیدٌ موجودٌ و زیدٌ معدومٌ**.

اما وقتی می‌گوییم: **زیدٌ لیسَ بِموجودٍ** مقصود ما

ماهیت زید در مرتبهٔ ماهیت است، نه در مرتبهٔ

وجود. مقصود ما یعنی زید در مرتبهٔ عدم تحصیل و

در مرتبهٔ عدم تقرر و در مرتبهٔ عدم تحقق، زید

موجود نیست. این درست است. این را می‌گویند:

ارتفاعُ النقيضين عن مرتبةٍ. مرتبه یعنی مرتبهٔ

الفاصلِ بين الوجود و العدم که نه وجود در آنجا

هست و نه عدم. در آنجا می‌توانیم بگوییم: **الماهيةُ**

ليسَ بِموجودٍ، **زیدٌ لیسَ بِموجودٍ** و از یک طرف

می‌گوییم: **زیدٌ موجودٌ** اینکه می‌گوییم: **زیدٌ موجودٌ**

این ماهیت به لحاظ وجود است وقتی که می‌گوییم:

زیدٌ لیسَ بِموجودٍ این ماهیت به لحاظ مرتبه و خود

عدم تحصیلش است. ارتفاع نقيضين هم در مرتبه

جایز است یعنی می‌توانیم بگوییم: نه این است و نه

آن است، در همان مرتبه؛ در مرتبهٔ عدم وجود. عدم

وجود که **الماهيةُ لیسَ بِموجودٍ و الماهيةُ لیسَ**

بِموجودٍ یعنی نفی هردو در اینجا می‌شود.

و أمّا ثانياً فَلأنَّ مَعْنَى قولنا وَجَدَ فَصَارَ إنساناً لیسَ أَنَّهُ وَجَدَ شَیْءَ معین فَصَارَ إنساناً
حتى یَبْتَئِي التَّردیدُ بِأَنَّ هذا الشَّیْءَ إمَّا الإنسانُ أو غیرُهُ بَلْ هُناكَ أمرٌ واحدٌ هو إنسانٌ
و موجودٌ.

اما جواب دومی که از این مطلب داده می‌شود

اینکه می‌گوییم که این شیء موجود شد بعد انسان شد، این‌طور نیست که این شیء موجود بود بعد انسان شد. بلکه **وَجِدَ شَيْءٌ** مساوی با **وَجِدَ إِنْسَانٌ** است و یکی است تا اینکه تردید بیاید که این شیء انسان است یا غیر انسان است؟! اگر این شیء همان انسان است پس این تحصیل حاصل است و اگر غیر انسان است پس از غیر از این شیء به وجود آمده است. بلکه در اینجا یک امر است که **هو انسانٌ و موجودٌ** است.

فَتَحَقَّقَهُ وَ حُصُولُهُ مِنْ حَيْثُ هُوَ مَوْجُودٌ أَوَّلِيٌّ بِالْحَصُولِ مِنْ حَيْثُ هُوَ مَاهِيَةٌ الْإِنْسَانِ.
تحقق این شیء و حصولش از حیث موجودیت اولی است از اینکه ماهیت انسان باشد؛ یعنی اینکه ما به این موجود بگوییم اولی است از اینکه بگوییم: این ماهیت انسان است چون ماهیت انسان قبل از وجود، هیچ وجود و تحقق ندارد.

و أَيْضاً لَوْ تَمَّ مَا ذَكَرْتُ لَزِمَ أَنْ لَا يَتَقَدَّمَ مَلْزُومٌ عَلَى لَازِمِهِ الْمَحْمُولِ عَلَيْهِ كَالْأَرْبَعَةِ عَلَى الزَّوْجِ مَثَلًا بِأَنْ يُقَالَ لَوْ وَجِدَتِ الْأَرْبَعَةُ أَوَّلًا فَصَارَتِ زَوْجًا فَمَا وَجِدَ أَوَّلًا إِمَّا زَوْجٌ فَالزَّوْجُ يَصِيرُ زَوْجًا أَوْ لَيْسَ بِزَوْجٍ فَيَكُونُ الْأَرْبَعَةُ لَيْسَتْ بِزَوْجٍ ثُمَّ تَصِيرُ زَوْجًا وَبُطْلَانُهُمَا ظَاهِرٌ.^۱

اشکال سوم اینکه اگر این مطلب تمام باشد هیچ وقت ملزومی بر لازم او که متقدم بر اوست متقدم نباشد مثل اربعه بر زوج؛ اگر اربعه اول پیدا بشود و

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۱۶ و ۳۱۷.

ما حکم زوجیت روی اربعه بکنیم، پس باید بگوییم: آن که اول پیدا شده که اربعه است یا همین زوج است پس زوج می‌شود: «زوج» و این تحصیل حاصل می‌شود. اگر اربعه زوج است پس چرا شما می‌گویید که پس چرا زوج می‌شود؟ درحالی که اربعه بنفسه زوج است. **أَوْ لَيْسَ بِزَوْجٍ ...** یا اربعه اول زوج نیست پس چرا شما زوج را به آن حمل کردید؟! **فَيَكُونُ الْأَرْبَعَةُ لَيْسَتْ بِزَوْجٍ ...** اول اربعه زوج نبود بعد شما این زوجیت را بر اربعه حمل کردید.

إِذَا تَمَهَّدَ هَذَا نَقُولُ لَمَّا كَانَتْ مَوْجُودِيَّةُ الْمَاهِيَةِ مُتَقَدِّمَةً عَلَى نَفْسِهَا فَمَعَ قَطْعَ النَّظَرِ عَنِ الْوُجُودِ لَا يَكُونُ هُنَاكَ مَاهِيَّةٌ أَصْلًا.^۱

وقتی که این مسئله روشن شد می‌گوییم که وقتی که موجودیت ماهیت در خود ماهیت متقدّم بر نفسش هست اگر شما به وجود نظر نکنید در اینجا اصلاً ماهیتی نیست.

و الوجودُ الذهنيُّ و الخارجيّ مختلفان بالحقيقة فإذا تَبَدَّلَ الوجودُ بِأَن يَصِيرَ الموجودُ الخارجيّ موجوداً في الذهن لا استبعادَ أن يَتَبَدَّلَ الماهيةُ أيضاً.

وجود ذهنی و وجود خارجی حقیقتشان مختلف

است. وقتی که وجود فرق کند؛ وجود عینی فرق

^۱. همان، ص ۳۱۷.

کند، و وجود ذهنی تحقق پیدا کند [در واقع] تبدل پیدا کند، [به این صورت که] آن که در خارج هست در ذهن بیاید، در این صورت استبعادی نیست بر اینکه ماهیت هم متبدل بشود.

فَإِذَا وَجِدَ شَيْءٌ فِي الْخَارِجِ كَانَتْ لَهُ مَاهِيَةٌ إِمَّا جَوْهَرٌ أَوْ كَمٌّ أَوْ مِنْ مَقُولَةٍ أُخْرَىٰ وَ إِذَا تَبَدَّلَ الْوُجُودُ وَ وَجَدَ فِي الذَّهْنِ انْقَلَبَتْ مَاهِيَّتُهُ وَ صَارَتْ مِنْ مَقُولَةٍ الْكِيفِ وَ عِنْدَ هَذَا انْدَفَعَتِ الْإشْكَالَاتُ إِذْ مَدَارُ الْجَمِيعِ عَلَى أَنَّ الْمَوْجُودَ الذَّهْنِيَّ بَاقٍ عَلَى حَقِيقَتِهِ الْخَارِجِيَّةِ.

وقتی که شیئی در خارج باشد یک ماهیتی دارد یا جوهر است یا کم یا مقوله دیگر حالا هرچه می خواهد باشد. وقتی آن وجود خارجی متبدل شد و در ذهن پیدا شد ماهیتش منقلب می شود و این از مقوله کیف می شود و در اینجا اشکالات دفع می شود. چرا؟ چون اشکالات همه بر سر این بود که همان وجود خارجی می خواهد در ذهن بیاید درحالی که ما می گوئیم که وجود خارجی به یک وجود دیگر تبدیل می شود ولی حقیقت شیء به حال خودش باقی می ماند. **إِذْ مَدَارُ الْجَمِيعِ عَلَى أَنَّ الْمَوْجُودَ الذَّهْنِيَّ ...** موجود ذهنی بر همان حقیقت خارجی خودش باقی است درحالی که حقیقت خارجی مبتنی بر وجود خارجی است و حقیقت ذهنی برای وجود ذهنی است.

فَإِنْ قُلْتَ هَذَا بَعِيْنُهُ هُوَ الْقَوْلُ بِالشَّبَحِ وَ يَرُدُّ عَلَيْهِ أَنَّهُ عَلَى هَذَا لَا تَكُونُ الْأَشْيَاءُ بِأَنْفُسِهَا حَاصِلَةً فِي الذَّهْنِ بَلْ أَمْرٌ آخَرُ مُبَايِنٌ لَهَا بِالْحَقِيقَةِ.

این همان قول به شبیح است. چرا؟ چون بالآخره

شما می گوید: وقتی که تبدل وجود شد این حقیقت با آن حقیقت دوتاست پس این حکایت از حقیقت خارج نمی کند. ما می گوئیم: نه، حقیقتش یکی است منتها نحوه وجودش فرق می کند.

و يَرُدُّ عَلَيْهِ أَنَّهُ عَلَى هَذَا ... اشکالی هم بر آن

روی این حساب وارد می شود این است که اشیاء خودشان حاصل در ذهن نیستند بلکه یک امری هستند که در حقیقت با آن اشیاء مباین هستند. در اینجا یک امر دیگری است که فرق می کند؛ آن که در ذهن هست اصلاً فرق می کند.

قُلْتُ لَيْسَ لِلشَّيْءِ بِالنَّظَرِ إِلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ مَعَ قَطْعِ النَّظَرِ عَنِ الوجودِ حَقِيقَةً مَعِينَةً يُمَكِّنُ أَنْ يُقَالَ هَذِهِ الْحَقِيقَةُ مَوْجُودَةٌ فِي الذَّهْنِ وَ فِي الْخَارِجِ بَلِ الْمَوْجُودُ الْخَارِجِيُّ بِحَيْثُ إِذَا وَجَدَ فِي الذَّهْنِ انْقَلَبَتْ كَيْفًا وَ إِذَا وَجَدَتْ الْكَيْفِيَّةُ الذَّهْنِيَّةُ فِي الْخَارِجِ كَانَتْ عَيْنَ الْمَعْلُومِ الْخَارِجِيِّ

می گوئیم: برای شما شیء، به نظر به خود آن

ذاتش با قطع نظر از وجود خارجی و ذهنی حقیقت معینه ندارد یعنی اصلاً ماهیت ندارد که گفته بشود این حقیقت در ذهن یا خارج موجود باشد. هرچه هست همان حقیقت عبارت از همان دو نحوه وجود است؛ موجود خارجی به حیثی است که وقتی در ذهن باشد انقلاب به کیف پیدا می کند و وقتی کیفیت ذهنیه در خارج پیدا بشود این همان معلوم خارجی

می شود که همان جوهر و عرض است.

فَإِنْ كَانَ الْمَرَادُ بِوُجُودِ الْأَشْيَاءِ بِأَنْفُسِهَا فِي الذَّهْنِ وَجُودَهَا فِيهِ وَإِنْ انْقَلَبَتْ حَقِيقَتُهَا إِلَى حَقِيقَةٍ أُخْرَى فَذَلِكَ حَاصِلٌ وَإِنْ أُريدَ أَنَّهَا تَوْجَدُ فِي الذَّهْنِ بَاقِيَةً عَلَى حَقِيقَتِهَا الْعَيْنِيَّةِ فَلَمْ يَقُمْ عَلَيْهِ دَلِيلٌ.

اگر مراد به وجود اشیاء - خودشان - در ذهن، وجوشان در ذهت است اگرچه حقیقتش به یک حقیقت دیگر هم منقلب بشود، خب این هست و اگر اراده بشود این اشیاء در ذهن پیدا می شود به عین همان حقیقت خارجی است، این باطل است و کسی این حرف را نزده است.

إِذْ مُؤَدَّى الدَّلِيلُ أَنَّ الْمَحْكُومَ عَلَيْهِ يَجِبُ وَجُودُهُ عِنْدَ الْعَقْلِ وَ فِي الذَّهْنِ لِيُحْكَمَ عَلَيْهِ وَ لَا يَخْفَى أَنَّ هَذَا الْحُكْمَ لَيْسَ عَلَيْهِ بِحَسَبِ الْوُجُودِ الذَّهْنِيِّ بَلْ بِحَسَبِ نَفْسِ الْأَمْرِ.

مؤدای وجود ذهنی این است که باید وجود محکوم علیه باید در عقل و در ذهن باشد تا اینکه بر آن حکم بشود و این حکم به واسطه وجود ذهنی نیست بلکه به واسطه وجود نفس الامر است؛ خود این حقیقت شیء - کاری به خارج و ذهنش نداریم - باید در ذهن بیاید تا اینکه شما بتوانید به آن حکم بکنید ولو اینکه امر عدمی باشد.

فَيَجِبُ أَنْ يَوْجَدَ فِي الذَّهْنِ أَمْرٌ لَوْ وَجَدَ فِي الْخَارِجِ كَانَ مُتَصِفًا بِالْمَحْمُولِ وَإِنْ انْقَلَبَتْ حَقِيقَتُهُ وَ مَاهِيَّتُهُ بِتَبَدُّلِ الْوُجُودِ.

پس باید در ذهن یک امری پیدا بشود که اگر در خارج بیاید می توانیم برایش وصف محمول بیاوریم؛ وصف موجود بیاوریم. اگرچه ماهیت و حقیقتش با تبدل وجود، متبدل می شود. اما این مسئله برمی گردد

به این ...

اللهم صل على محمد و آل محمد